|  |  |
| --- | --- |
| ج22 4530 |  |

بسم الله الرحمن الرحیم

## اشاره

عرض کردیم که چون مسائل مختلفی در ارتباط با اجتهاد به معنای عام و مطلق است، اشاراتی در این مقدمات اجتهاد و تقلید انجام می‌پذیرد. مقدمه هیجدهم یک بررسی مختصری بود نسبت به آنچه که مشهور است به تفسیر قرآن به قرآن یا آیه به آیه که مستند به مرحوم علامه طباطبایی در المیزان است.

## ارکان نظریه علامه

نکات مهمی که در روش شناسی این تفسیر و این نوع اجتهاد در آیات وجود دارد، عناصر اصلی و ارکان این نظریه در چند بند می‌شود، مورد بررسی و اشاره قرار داد:

1. بند اول و محور اول این بود که ما برای رسیدن به مدلول و مفاد آیات، نیازمندیم که آیات را با یکدیگر جمع کنیم و در تشخیص معنای آیه به آیات دیگر مراجعه کنیم. این را توضیح مختصری دادیم، در شکلی که دیروز ملاحظه کردید و ملاحظه ما نسبت به این بند و محور اول دو نکته بود. یک نکته اینکه این امر مطابق با قواعدی است که در اصول تبیین شده و مبتنی بر آن قواعد است. قواعد اصولی هم می‌گوید شما برای شناخت مضمون و محتوای یک جمله در کلام متکلم به کلمات دیگر او که می‌تواند با این در ارتباط باشد و قرینیتی داشته باشد، مراجعه کنید. به طور خاص در رسیدن به آن اراده جدیه، شما نیازمند هستید که به قرائن منفصل و آنچه در فهم این معنا دخالت دارد، یا احتمال دخالت می‌دهید مراجعه کنید.

## عقلایی بودن مراجعه به کلمات مرتبط در کشف اراده جدیه

بنابراین مراجعه به کلمات مرتبط با جمله متکلم در صورتی که احتمال بدهیم در فهم معنا یا در دامنه فهم معنا دخالتی دارد، برای نسبت دادن نهایی و اراده جدیه یک بحث عقلایی است، در اصول این خیلی کامل تبیین شده است و از این روست که اگر در این حدی که تا بحال گفته شده منظور باشد، این مطابق با همان قواعد اصولی است.

## لزوم مراجعه به روایات

نکته دوم این بود که مراجعه به اخبار و روایات با آن رعایت البته اعتبار سندی و شرایط لازم در حجیت خبر این هم یک ضرورت است. نمی‌شود به دلالت نهایی و اراده جدیه رسید مگر اینکه به اخبار و روایات مرتبط با یک آیه هم مراجعه کرد. این هم ملاحظه دوم ماست که این بایستی روشن‌تر و شفاف‌تر در کلمات بیاید، گرچه نمی‌شود بگوییم مقصود ایشان این نیست. ولی گاهی هم نوعی تبیین‌ها یک طوری است که یک مقداری گویا با این تفاوت دارد. ما نخواستیم این دو نکته را بگوییم که نقد یک مناقشه است. حالا تأدّباً عرض می‌کنیم، یک نوع ملاحظه‌ای است که باید نسبت به این نظریه در این محور اول داشت. این دو ملاحظه ای بود که دیروز عرض کردیم.

## محکم و متشابه در کلام علامه

2. بند و محور دومی که می‌شود به مرحوم علامه نسبت داد، در خصوص محکم و متشابه است. چون حرف‌هایی که ایشان اینجا دارند با بحث روش‌شناسی خیلی ارتباط دارد و عمده این بحث‌ها هم علاوه بر آنچه در مقدمه المیزان آمده است، در ذیل همین آیه محکم و متشابه در سوره آل عمران در جلد سوم المیزان آمده است.[[1]](#footnote-1) صفحات مفصلی در همان ذیل آیه که اشاره به محکمات و متشابهات می‌کند در سوره آل عمران در المیزان آمده است. مفصل ایشان راجع به محکم و متشابه بحث کردند.

## دو اصطلاح محکم و متشابه

آیه شریفه «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ مِنْهُ آياتٌ مُحْكَماتٌ هُنَ‏ أُمُ‏ الْكِتابِ‏ وَ أُخَرُ مُتَشابِهات»[[2]](#footnote-2) که معروف به آیه محکم و متشابه در سوره آل عمران است، اشاره می‌کند که قرآن مشتمل بر دو سنخ از آیات است. آیات محکم و متشابه، همینجا مرحوم علامه فرمودند (که حرف درستی هم است)، که هر یک از دو واژه محکم و متشابه دو اصطلاح دارد، یک اصطلاح عام یک اصطلاح خاص، برای اینکه در آیاتی از قرآن آمده که کل قرآن محکم است، «احکم آیاته» و امثال این‌ها در قرآن داریم. این یک اِحکام است که اِحکام عمومی است، همه قرآن محکم است.

کما اینکه آن تشابه که تناظر و مشابهت آیات باشد، آن هم معنای عامی دارد که باز همه قرآن هست. در این آیه واژه محکم و متشابه که به کار رفته است، هیچکدام به معنای محکم بالمعنی العام یا متشابه بالمعنی العام نیست. بلکه اینجا محکم و متشابه به معنای خاص است که قسیم هستند، شبیه آنچه که در رحمت گفته می‌شود. ما یک رحمت عامه داریم که همه را می‌گیرد. اما وقتی مقایسه می‌کنیم رحمت عامه و خاصه پیدا می‌شود و قسیم می‌شوند. اینجا هم آیات قرآن به معنای عام همه‌اش محکم است. به یک معنای عام دیگری در واژه متشابه همه آن متشابه است، یعنی نظیر هم است به هم بر می‌گردد. به این معنای عام هم محکم است، اتقان دارد، همه‌اش آیات الهی است و از اتقان و استحکام برخوردار است و به معنای عام دیگر همه‌اش به همدیگر بر می‌گردد و متشابه است. اما آنچه در این آیه سوره آل عمران مورد توجه قرار گرفته است، این است که نه یک محکم و متشابهی که قسیم هم هستند، یعنی آیات را که با هم مقایسه کنیم بعضی محکم است، بعضی متشابه است. که آن محکمات می‌فرماید: «هُنَ‏ أُمُ‏ الْكِتابِ‏ وَ أُخَرُ مُتَشابِهات»[[3]](#footnote-3). ادامه‌اش مطلبی دارد که راجع به تأویل و این‌ها است که آن هم مرحوم علامه فرمایشاتی دارند که جای خودش را دارد و بحث ما راجع به آن نیست.

بعد از اینکه این آیات را کسی مراجعه کند و بعد برود سراغ تفاسیر می‌بیند یک معرکه‌آرایی است که این محکم و متشابه یعنی چه؟ مرحوم علامه در اینجا چهارده پانزده قول را از تفاسیر و مفسرین جمع آوری کرده است، ردیف کرده است که این دیدگاه‌ها در تفسیر محکم و متشابه وجود دارد. اینکه محکم یعنی چه؟ متشابه یعنی چه؟ در اقوال ده پانزده بیست گانه‌ای که ایشان چهارده پانزده تای آن را نقل کردند، محل اختلاف است. البته این اقوال خیلی‌هایشان بیان یک مصداقی از بحث‌های محکم و متشابه است.

## نسبی یا مطلق بودن محکم و متشابه

سؤالی که پیش می‌آید اینکه آیا محکم و متشابه مطلق هستند یا نه؟ و همچنین آیا قسیم یکدیگر هستند یا نه؟ به این شکل که یک آیه محکم است در همه حال برای همه در همه شرایط و یک آیه متشابه است، در همه حال در همه شرایط. یا نه می‌تواند این محکم ومتشابه نسبی هم باشد. این محل بحث است.

اینکه مفهوم محکم و متشابه چه چیزی است، سؤال اصلی است. به دنبالش یک سری سؤالات دیگری مطرح است. از جمله اینکه آیا این‌ها نسبی است و وضعشان قابل تبدل است یا نسبی نیست؟ چیزهایی است که اینجا آمده است. این سابقه بحث است، اصل قصه در خود آیه مطرح شده است، بعد هم تفاسیر در فهم معنای محکم و متشابه اختلاف دارند که در المیزان و سایر تفاسیر این مباحث آمده است، بعضی مفصل‌تر و بعضی خلاصه‌تر.

## محکم و متشابه در روایات

البته همین قصه در روایات هم گفته شده است. روایاتی آمده که می‌گوید کلام ما هم همینطور است. محکم و متشابه دارد. این مبحثی است که در باب محکم و متشابه مطرح شده است. مرحوم علامه می‌فرمایند: این خیلی عجیب است که ما نتوانیم یک معنایی در مفهوم محکم و متشابه که روان و آسان باشد در آیات به دست بیاوریم و یک جوری گویا خود این آیه محکم و متشابه هم جزء متشابهات است، با این اختلافاتی که در معنای آن وجود دارد.

## فضای متعارف و غیر متعارف در تکلم

ایشان می‌فرماید که آیات قرآن یک تفاوتی با سایر کلمات متکلمین و گویندگان دیگر دارد، دیگران که سخن می‌گویند در یک فضای متعارف است و در این فضای متعارف، کلمات صادر می‌شود و البته در فضای متعارف، همین عادی و طبیعیِ گفتگوها، کلمات همدیگر را معنا می‌کنند، قرینه‌ای برای همدیگر می‌شوند، یکی می‌شود مجمل، یکی می‌شود مبین، یکی مطلق، یکی مقید یکی می‌شود عام، یکی می‌شود خاص، مدلول گاهی مطابقی است، گاهی التزامی است و این قواعدی که شما در اصول ملاحظه کردید. این یک حالت است یعنی کلمات و عباراتی که از کسی صادر می‌شود این دو حالت را دارد، یکی همین حالتی است که کلماتی و سخنانی است که در فضاهای عادی و متعارف صادر می‌شود و قوانینی که ما در علم اصول خوانده‌ایم و شنیده‌ایم حاکم بر این‌ها است. این کلمات مجمل و مبین دارد، عام و خاص دارد، مطلق و مقید دارد، منطوق و مفهوم دارد و ظهوراتی دارد که در مباحث الفاظ و ظهورات آمده است. نسبتی بین این‌ها برقرار است که در ملازمات آمده است و چیزهایی از این قبیل. این فضای عادی است که ما در همه اقوال و کلمات و نوشته‌ها و گفتارهای بشری شاهد آن هستیم و برای اینکه فهم معنا کنیم ما نیاز به قواعدی داریم که در علم اصول آمده است و این قواعد هم مجعول نیست. قواعد مکشوف است، مستکشف است، حاکم است مثل قواعد منطق است، حاکم بر این گفتارهاست، ما این‌ها را کشف می‌کنیم و نظام‌مند می‌کنیم، می‌شود علم اصول. این یک فضاست که ایشان می‌گوید اینجا جایی است که علم اصول حاکم است و می‌آید فهم معنا را آسان می‌کند، مشخص می‌کند که ما چطور این‌ها را جمع کنیم و به معنا پی می‌ببریم و مسائلی از این قبیل.

قواعدی برای این است که در مرحله دلالت استعمالیه چطور به کشف معنا راه پیدا کنیم ، هم قواعدی برای اینکه ما چگونه به اراده جدیه برسیم، بگوییم اراده استعمالی با اراده جدی تطابق دارد. کل اصول یعنی بخش معظمی از اصول مربوط به این است. یک قسمتش به این است که ما دلالت استعمالی، اراده استعمالی را کشف کنیم، یعنی ظهور آغازین، یک بخشش هم مربوط به این است که ما این ظهور آغازین و نخستین را مبدل به آن ظهور نهایی و اراده جدیه بکنیم. این‌ها همه حاکم بر این فضای متعارف است.

اما یک نوع دیگری از سخن گفتن داریم که این همین سخن گفتنی است که در قرآن ما شاهد آن هستیم. به این معنا که در این نوع دوم ما یک وضع متفاوتی از سایر کلمات و گفته‌ها را شامل هستیم. برای اینکه آنچه که در آیات قرآن آمده است، دارد یک حقایقی را نشان می‌دهد که خیلی فراتر از دسترسی ذهن و فکر و معرفت بشر است. یعنی دسترسی‌های ذهن ما، دور از واقعیت‌هایی است که قرآن دارد از آن‌ها حکایت می‌کند. آن‌ها خیلی فراتر از فکر ما است. وقتی آیات قرآن راجع قیامت یا برزخ سخن می‌گوید، این فاصله الفاظ و کلمات با آن خیلی زیاد است. وقتی درباره خداوند متعال صحبت می‌کند یا درباره عوالم غیب و ملکوت صحبت می‌کند، خیلی فاصله است. درباره ملک و شیطان که صحبت می‌کند، خیلی فاصله است. قیامت و برزخ که صحبت می‌کند، خیلی فاصله است. درباره خدا و اسما و صفات که صحبت می‌کند، فاصله زیاد است. لذا این الفاظ با بخش معظمی از معارف قرآنی و دینی که متن اصلی آن قرآن است فاصله زیادی دارند.

## تفاوت ادبیات ناظر بر حقایق و معارف قرآنی با کلمات عادی

این اتفاقی است که در سایر کلمات عادی یا حتی در روایاتی که مثلاً در فقه می‌آید نیست. لذا ایشان می‌فرمایند در حوزه معارفی یعنی آنجایی که شما اجتهاد در حوزه‌های توصیف معارفی می‌خواهید بکار ببرید، باید متفتن این نکته باشید که گفتمان حاکم و ادبیات حاکم بر این آیاتی که ناظر به حقایق و معارف است، ماورای احساسات اولیه و حس بشر است، به این نکته باید توجه داشته باشید که ادبیات معارفی یک تفاوتی با آن ادبیات سخنان عادی و متعارف دارد. حتی با ادبیات آنجایی که آیات یا روایات راجع به مسائل فقهی صحبت می‌کنند، با آن تفاوت دارد. آنجایی که انشائات است، اینجور فاصله‌هایی نیست. به خلاف آنجایی که اخبارات است، آن هم اخبارات از عوالم غیبیه و از معارف ماوراء طورِعقل بشر، اینجا فاصله زیاد است.

## دو نوع گفتار در کلام علامه

آن چیزی که مرحوم علامه بر آن تأکید دارند، این است که ما دو قسم سخن و گفتار و نوشتار و کلمات داریم.

1. گفتارهایی که در روابط عادی صادر می‌شود.

یک کلمات و گفتارها و نوشتارهایی که در همین روابط عادی و طبیعی بشر صادر می‌شود و آن‌ها ناظر به چیزهایی است که بشر علی‌الاصول به آن دسترسی دارد. حتی یک فیزیکدان خیلی بالا که صحبت ‌کند، آنی که می‌گوید ولو اشاره به چیزهای پیچیده‌ای در این عالم داشته باشد، ولی بالاخره علی الاصول در دسترس است، قابل اکتشاف است، قابل حس و لمس است.

2. گفتارهایی که مربوط به حقایق ماورای دینی است.

اما آنی که در دین آمده است بخش معظمی از آن مشیر به یک حقایق ماورای دسترسی است. ایشان می‌گوید به نحوی تأویلی که در این آیه آمده، اشاره به همین معنی است. می‌گوید تأویل، بحث لفظی نیست، می‌گوید تأویل، آن حقیقتی است که این آیات به آن اشاره دارد.

بنابراین یک مطلب در رسیدن به نظر ایشان در بحث محکم و متشابه این است که گفتارها و کلمات صادره از یک متکلم، دو نوع است. یک وقتی این کلمات و گفتارها مشیر به یک حقایقی است که علی الاصول در دسترس است. اما یک وقت است مشیر به چیزهایی است که علی الاصول در دسترس نیست. در یک سطح و فاز و فضای متعالی‎تر است. در این قسم دوم چون این فاصله زیاد است، آن وقت حساب و کتاب‌های خاصی هم پیدا می‌شود.

## وضع الفاظ برای روح معانی

مطلب دیگری که در همین‌جا ایشان خیلی روی آن تأکید دارند، این است که الفاظ وضع شده برای روح معانی و به خاطر انس بشر با مصادیق محسوس و طبیعی، خیلی وقت‌ها مابالعرض جای مابالذات می‌نشیند. این مغالطه‌ی جایگزینی ما بالعرض به جای ما بالذات است. به این معنا که الفاظ وضع شده برای آن روح معنا اما ما به دلیل اینکه سروکارمان با عالم حس است، لفظ را حمل می‌کنیم، نه بر خود معنای واقعی، بلکه بر این مصادیق حسی و طبیعی و گمان می‌بریم که این مصادیق حسی و طبیعی معنای لفظ است. ایشان مثال می‌زند به «میزان»، اگر بگویند میزان چه چیزی است؟ می‌گفتیم آن چیزی که قدیم متعارف بوده است، میزان این ترازویی است که دو طرفش به آن شکل چیزهای مادی را توزین می‌کند، میزان این است. در حالیکه معنای میزان این نیست، آن مصداقی بوده از مصادیق میزان، والا در عصر ما ترازو به آن معنایی که دو طرف داشته باشد نیست، این دیجیتال‌ها آمده جور دیگر است. این هم میزان است. در حالیکه ذهن بشر در پنج قرن قبل که ارتباط با آن مصداق داشته است، فکر می‌کرده دو کفه داشتن، همان معنای میزان است. امروز فرق کرده است. بروید بالاتر به سمت عالم ماورای طبیعت، میزان قیامت که گفته می‌شود که یوزن به الاعمال و اعمال آنجا وزن می‌شود. آن چیز دیگری است، خیلی با این‌ها فرق دارد. مثال‌های زیادی دارند. میزان چه است؟ خزینه چه است؟ در این آیه شریفه «إِنْ مِنْ شَيْ‏ءٍ إِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُه»‏[[4]](#footnote-4)، خزینه که ما می‌گوییم یعنی یک جای ملموس محسوسی که چیزهای زیادی در آنجا انبار شده است. رزق که می‌گوییم یعنی همین و هکذا بسیاری از این الفاظ و واژگان است که وقتی از ما سؤال بشود که معنایش چه چیزی است؟ یک چیز ملموس و مادی و محسوس را می‌گذاریم جلوی چشم، می‌گوییم معنایش این است. در حالیکه ایشان می‌فرماید الفاظ وضع شده برای حقیقت معانی، معانی که فراتر از این‌هاست. مثلاً ید، استواء علی العرش استوی، در ید الله فوق ایدیهم بگوییم ید به چه معنی است؟ ما در معنای ید، همین عضو بدنی را می‌گوییم، در حالیکه روح این معنا یک چیز دیگری است. آن قدرت است، آن توانایی تصرف است مثلاً، و چیزهایی از این قبیل. این هم یک حرف جدی ایشان است که می‌فرماید الفاظ وضع شده برای روح معانی و حقیقت معانی و این ویژگیهای مادی و محسوسی که در بسیاری از الفاظ ما گمان می‌بریم که جزء معنا است، یا موضوع له است به طور کامل یا جزء موضوع له است. این‌ها نیست، این‌ها پوسته است یک روح و حقیقتی دارد که آن موضوع له است. که اگر آن را دست بیاوریم، دیگر استوای در آیه «إِنَ‏ اللَّهَ‏ عَلَى‏ الْعَرْشِ‏ اسْتَوى‏»[[5]](#footnote-5) مجاز نیست. ید الله فوق ایدیهم مجاز نیست. «إِنْ مِنْ شَيْ‏ءٍ إِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُه»‏[[6]](#footnote-6)، خزائنه که می‌گوییم، همه هستی، همان اسماء و صفات خداست، عالم غیب است که خزینه مادی نیست، آن هم مجاز نیست، آن هم خزائن است. اینکه من الان دارم سخن می گویم، آنی که در ذهن من است، خزینه این سخن است. این هم واقعاً خزینه است، نه اینکه خزینه مجاز باشد. آنی که در ذهن معرفت شماست، خزینه آن کتابی است که شما نوشتید. در حالیکه خزینه به معنای انبار که در آن کالاها جمع شده نیست.

پس الفاظ یک حقیقت فراتر دارد، این هم مطلب دوم، بنابراین در بحث محکم و متشابه یک مطلب ایشان این است که عرض کردیم، کلمات را نباید همه به یک چوب راند. این‌ها دو نوع است. یک نوع سخنان و کلماتی که ناظر به یک حقایق و معارف دنیایی و مادی است، در این‌ها همان علم اصول به تنهایی کافی است، برای اینکه معنای کلمات را وضعش مشخص کند. یا نه از قبیل انشائیات است، آنجا هم علم اصول کفاف می‌دهد. اما یک حقایقی و معارفی داریم از توصیفیات دینی و قرآنی، که این سطحش از آن دو تا بالاتر است. هم از این سخنان و کلمات طبیعی مادی، هم از آن انشائات دینی این سطحش سطح دیگری است. و این یک مطلب بود، مطلب دوم این بود که این تفاوت در اینجا خودش را نشان می‌دهد که یکی از نکات مهم این است که این الفاظ که می‌خواهد این بار را تحمل کند، باید توجه داشته باشیم که در بسیاری از موارد موضوع له الفاظ، آن چیزهایی که ما فکر می‌کنیم نیست. موضوع له یک چیز، گوهر و هسته اصلی است که فراتر از این مصادیق و مشخصات مادی و طبیعی و جسمانی است. این هم نکته دوم

## معنای متشابه

بر اساس این دو نکته آن وقت ایشان می‌رسند به نکته سوم که چرا ما اصلاً متشابه داریم یعنی متشابه یعنی چه و چرا پیدا شده است. در واقع با توجه به این دو مقدمه مطلب سوم این است و نتیجه این است که متشابه معلوم می‌شود یعنی چه؟ متشابه یعنی آنی که به دلیل انس بشر با این مصادیق طبیعی می‌آید. الفاظی که برای حقایق فراتر از این است و در قرآن ناظر به یک چیزهایی فراتر از این مصادیق طبیعی است، انس بشر با این عالم طبیعت و این مصادیق محسوس آن را می‌برد به سمت اینکه این الفاظ را ببرد روی همانی که واقعاً موضوع له نیست. ظاهراً ما فکر می‌کنیم موضوع له است. تشابه عمدتاً به خاطر این پیدا شده است. یعنی نکته کلیدی که چند جای المیزان ایشان روی آن تأکید دارند، این است که می‌گویند متشابه شدن آیات در این آیات توصیفی، ناظر به معارف بلند الهی است. این به خاطر این است که این فضای گفتاری خدا متفاوت با بشر است، انس بشر با این مصادیق طبیعی همیشه این الفاظ را می‌برد به سمت این مصداق‌های محسوس و طبیعی، همه‌اش با آن می‌خواهد بفهمد. در حالیکه واقعاً این نیست. این‌ها همه امثالی است، یک نمادهایی است، یک نشانه‌هایی است که به حقایقی فراتر از این‌ها اشاره می‌کند و الفاظ هم برای روح معانی است. حقیقت را دارد نشان می‌دهد. در حالیکه ما ذهنمان بند این عالم است، همه این الفاظ را می‌بریم به این سمت. تا می‌گوید «ان الله علی العرش استوی» آدم به ذهنش می‌آید که معاذ الله خداوند بر کرسی بزرگی نشسته است. ید الله که می‌گوید آدم دست به ذهنش می‌آید. ان من شیء الا عندنا خزائنه که می‌گوید آدم فکر می‌کنم خزائن یعنی در این دریا، خزینه این باران است. باران خزینه‌اش دریا است. فکر می‌کند «ان من شیء الا عندنا خزائنه»، همه عالم خزینه‌اش مثل همین رابطه آبی است که اینجاست با دریا یا خزینه‌های معمولی که هست و هکذا همه آن‌ها که رزق که می‌گوید، فکرش چیز طبیعی است. چیزهای مادی و محسوس است. اگر بگوییم علم هم رزق است، نمی‌فهمد. حیات هم همینطور است، سمیع بصیر و این‌ها که گفته می‌شود این‌ها همه‌اش تا می‎گوییم سمیع بصیر، آدم به ذهنش این ابزارهای مادی می‌آید که دستگاه‌های گیرنده سمع و حس و بصر و امثال و این‌ها است. قلب که می‌گوید به سمت سینه ذهنش می‌آید. و همینطور ده‌ها و صدها واژه مفرد و احیاناً ترکیبی است که تا القا می‌شود، همین‌ها به ذهن می‌آید. در واقع همین منشأ پیدایش متشابه است.

## راز وجود متشابه در قرآن

این انس ما با عالم طبیعت موجب می‌شود همه الفاظ و واژگان و سخنان و گفتارهایی که در یک فضای بالاتر است، این را حمل کنیم بر چیزی که در این فضای ملموس و ملحوظ با آن سروکار داریم. این راز وجود متشابه در قرآن است و لا بد منه است. چون بالاخره وقتی می‌خواهد با ما حرف بزند، باید بیاید در این کلمات و عبارات با ما حرف بزند، راهی جز این نیست. این کلمات و عبارات هم که بیاید، این نقص و عیب همراهش است، چسبیده به آن است.

نکته دقیق که ایشان دارد، این است که این تشابه به خاطر کلمه هم خیلی پیدا نشده است. این اصلش این است که این معنا را نمی‌تواند بفهمد که سمع و بصری بلا آلت، استوایی بدون تجسم، یدی بدون ابزارهای مادی، خزائنی بدون انبار به آن معنایی که چیزهایی یک جایی جمع بشود به شکل مادی. در واقع مشکل در معنا است، در لفظ نیست . درست است لفظ آن گونه است و لذا ضمن اینکه بحث لا بد منه است، در عین حال همین الفاظ رهزن هم است. ولی چاره ای نیست، خدا وقتی می‌خواهد وحی کند و با بشر رابطه وحیانی پیدا بکند، باید همین واژگان را به کار بگیرد.

## لابد منه بودن تشابه

این تشابه هم به نحوی هم نسبی است. به نحوی هم درجات دارد، همه در یک سطح از این تشابه نیستند و تشابه لابد منه است. اصلاً وقتی بخواهی آن مظروف عظیم که خارج از حس بشر است، در این ظرف‌های الفاظ و عبارت‌ها بریزید، اصلاً ناخواسته و به طور قهری این تشابه پیدا می‌شود. بنابراین ایشان می‌فرمایند که این تشابهی که آیه به آن اشاره دارد، اصل قصه این است و ادعا دارند این خیلی امر واضح و بدیهی است.

بعضی از آیات است که در این دام نمی‌افتد، راحت می‌شود معنا کرد، به خاطر اینکه شرایط آن شرایط روشن‌تری است و خیلی از آیات هم نه به خاطر این رهزنی الفاظ و بلندی معانی و کوتاهی این قد الفاظ نسبت به آن قامت معانی این تشابه پیدا می‌شود. این دیوارها کوتاه است، قد نمی‌دهد به آن معانی، این تورها تورهای ضعیفی است، نمی‌تواند آن‌ها را استیاد بکند. ذهن‌های ما هم ذهن‌های مأنوس به طبیعت است و اسیر این مصادیق طبیعی است. هر چه بشنویم، آخرش می‌خواهیم طبیعی و مادی درستش کنیم. خیلی از جریانات به خصوص در این دوره‌های متأخر هم همینطور است. می‌گوید ملک یعنی این، شیطان یعنی آن، همه این‌ها را یک تفسیر طبیعی می‌کند. در قدیم راجع به این‌ها، راجع خدا اینجوری تصور می‌کردند و چیزهای دیگر از این قبیل.

این فرمایش ایشان در واقع مرکب از این اجزاء و عناصر بود و نشان دهنده این است که ما یک گام از آن بحث قبلی رفتیم جلوتر. ایشان نتیجه‌ای که می‌خواهند بگیرند، این است که این تشابهی که ما در قرآن می‌گوییم و به خاطر این می‌گوییم برای رفع این تشابه به آیات و محکمات مراجعه بکنید، یک بخشی از آن تفسیر آیه به آیه، یک بخش آن ارجاع متشابهات به محکمات است. آنی که ما در محور بحث گفتیم که تفسیر آیه به آیه، قرآن به قرآن و دو ملاحظه برای آن آوردیم، مطلق بود. حتی ممکن است در محکمات هم برای اینکه رفع آن ابهام‌های عادی معمولی متعارف بشود، می‌گوید این‌ها را به هم ارجاعش بده.

## فراتر بودن متشابه از مجمل اصولی

اما یک بخش و محور دیگری از تفسیر آیه به آیه، این است که فراتر از آن بحث‌های اصولی بوده و آن ارجاع محکم به محکم است، برای اینکه اطراف مسئله را به طور طبیعی واضح بکنیم. نه ارجاع متشابه به محکم است و متشابه فراتر از آن مجمل اصولی است به خاطر همین چیزهایی که عرض کردیم.

لذا در این محور دوم ایشان می‌فرمایند، با بیانی که ما عرض می‌کنیم، آن تفسیر آیه به آیه که مطلق بود، یک بخش آن در حوزه محکم و متشابه است. این از یک طرف، از طرف دیگر متشابه در اینجا متفاوت با مجمل است، متشابه و محکم عین مجمل و مبین نیست. مجمل و مبین در همه کلمات است. اما متشابه و محکم مربوط به این گزاره‌های توصیفی خداوند در مورد ماورای این عالم، در پاره‌ای از موارد است. این لفظ و این عقل و معرفت ما قد نمی‌دهد به درک آن حقایق و لذا دچار این تشابهات می‌شود. و لذا یک جا یک جمله‌ای وسط کلماتشان دارند که این محکم و متشابه غیر از آن مجمل و مبین است. این هم مطلب محور دومی است که مجموعه فرمایشات ایشان را من تا آنجایی که میسر بود عرض کردم که مشخص است که دو سه مقدمه داشت و نتیجه که گرفتیم.

## ملاحظه بر محور دوم

ما در محور اول دو ملاحظه داشتیم. در این محور به نظر می‌آید ما ملاحظه‌ای داریم. ملاحظه ما این است، آنچه که ایشان در مورد فاصله این اذهان و الفاظ با حقایق ماورای عالم فرمودند، این امر درستی است. انقاء شکار کس نشود، دام باز گیر آن حقایق خیلی بلند است. وقتی بخواهد ریخته بشود در الفاظ و بعد این‌ها بریزد به ذهن و معرفت و اندیشه بشری، عملاً محدودیت دارد. چون این‌ها بر نمی‌تابد، محدودیت می‌آید، اشتباهات عارض می‌شود و طبیعتاً تشابهاتی پیدا می‌شود. تا این اندازه مطلب درست است. یعنی محتوایی که ایشان فرمودند محتوای درستی است، فهم خیلی از این دقایق و ظرایف آن عالم با این اذهان محدود دشوار است. کلمات قرآن با بقیه تفاوت هم دارد از حیث اینکه آن معنی راغی‌تر از سایر معانی است که در این الفاظ ریخته شده است. این درست است، اما ملاحظه ای که وجود دارد این است که این فرمایشات مستلزم این نیست که بگوییم این بحث‌ها از آن دایره مجمل و مبین اصولی خارج است. به نظر می‌آید این بحثی که شما گفتید که در دو بخش ریختید، یک بخش آن کلمات متعارف و ادبیات عادی در گفتگوهای بشری، یکی هم ادبیاتی که می‌خواهد آن عالم غیب را منعکس کند، این ضمن اینکه درست است، در عین حال ملاحظه ما این است که توجه داشته باشید، این ادبیات بشری که به کار گرفته می‌شود، برای بیان معانی و حقایق، مراتب دارد. امر ذو تشکیک و ذو مراتب است، یک وقتی است که آدم عادی حرف می‌زند، کلمه‌اش یک مدلولی دارد، مدلول مطابقی آن هیچ التزامی در آن نیست، برای اینکه ذهنش نمی‌کشد که بخواهد یک کلمه که می‌گوید چند چیز در ذهنش است بگوید. یک وقت نه یک آدم حکیم دقیق‌تری است که الفاظ او بار بیشتری پیدا می‌کند. یک وقتی است نه از آن می‌رود بالاتر، یک دانشمندی دارد در بحث علمی صحبت می‌کند. آن دقایقی که می‌گوید خیلی باید توجه کرد، لفظ بار بیشتری پیدا می‌کند. آن مضمونی که دارد در این قالب ریخته می‌شود، آن مضمون گاهی یک مضمون عادی است، خیلی راحت می‌شود منعکسش کرد. گاهی مضمون پیچیده است، این پیچیدگی باز مراتب دارد، این‌ها را ما قبول داریم. از دو جهت ادبیات و گفتار افراد متفاوت است. یکی از جهات مضمون که چه چیزی می‌خواهد در این الفاظ ریخته بشود و گفته بشود، این مضمون یک وقتی مضمون پیش پا افتاده است، بابا آب داد، این است، گاهی هم می‌آید در آن نسبیت انیشتن، مضمون خیلی متفاوت است. گاهی مضمون، مضمون عادی و طبیعی است. گاهی مضمون مربوط به عوالم نفس است، گاهی مربوط به عوالم غیبی است. این مضامین درجات دارد و به نحوی خود آن گوینده هم درجات دارد. گوینده خیلی عادی پیش پا افتاده، تا گوینده‌ای که دقیق است، دقیق‌تر است تا گوینده‌ای مثل خداوند تبارک و تعالی که افلا یعلم من خلق که از آن جایگاه رفیع دارد سخن می‌گوید. لذا تفاوت این درجات گفتارها از حیث مضمون و از حیث متکلم این یک واقعیت است. اما آیا این تفاوت موجب می‌شود که بگوییم گفتارها هم از لحاظ قواعد و ضوابط متفاوت است. بله یک تفاوت تشکیکی وجود دارد. اما نه اینکه ما مرزی بگذاریم بین این‌ها بگوییم این با آن فرق دارد. نه همه‌اش محکوم قوانین گفتاری است، منتها در یک جایی به سمت مدلولات التزامی خیلی نمی‌رود. چرا برای اینکه بنایش بر آن مدلول التزامی نیست. عرض ما این است که علی رغم اینکه این تفاوت و درجات تشکیکی را قبول داریم، اما در عین حال علم اصول می‌تواند به همه این‌ها ناظر باشد و مجمل و مبینی که در علم اصول گفته شده است، در همه این‌ها می‌تواند جاری باشد. البته ما عقیده‌مان این است که مجمل و مبین در علم اصول که بعد بحث خواهیم کرد خیلی لاغر است، خیلی باید قویتر و عمیق‌تر از این باشد. ولی علی الاصول همان است و لذا این یک ملاحظه که تمام نشد تکمیلش فردا. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

1. . **سید محمدحسین طباطبائی؛ الميزان في تفسير القرآن، ج‏3، ص 19** [↑](#footnote-ref-1)
2. . آل عمران/7 [↑](#footnote-ref-2)
3. . آل عمران/7 [↑](#footnote-ref-3)
4. . حجر/21 [↑](#footnote-ref-4)
5. . طه/5 [↑](#footnote-ref-5)
6. . حجر/21 [↑](#footnote-ref-6)